

به باور دکتر نسیدیحیی یثربی، ما فلسفه به روز و کارآمد نداریم

ایفای خودشناسی ما

سعیدصادقی تبار

دکتر یحیی یثربی - استاد فلسفه در دانشگاه علامه طباطبائی - جزو چهره‌هایی است که کوشیده خود را از مباحث جاری در حوزه تدریس و آموزش فلسفه از یک سو و جریان‌های فکری خارج از آکادمیک از سوی دیگر مبرا ندانند. دکتر یثربی کلام پژوهی است که حوزه‌های متنوعی را با چاپ مقالات، کتاب‌ها و گفتارهایی مورد نقد و تحلیل قرار داده است. یثربی هم در زمینه عرفان و تصوف کار کرده، هم در حوزه ادبیات عرفانی قلم زده و هم در حوزه روشنفکری اظهار نظر کرده، هم در میدانگاه قصه و داستان نویسی قلم آزمایی کرده و هم به مسائل مبتلا به جامعه فکری ایران پرداخته است. دکتر یثربی به دلیل لحن بی‌پروا و صریحش، همواره از جانب دوستان و منتقدانش متهم به بدعت‌گرایی در حوزه پژوهش فلسفه اسلامی شده است و بعضی هم گفته‌اند که او بعضی از مقولات موجود و متقن فلسفه اسلامی را به چوب علم رانده و به آنها چنان که شایسته است، روی خوش نشان نداده است. بی‌نظمی در مدیریت و اینکه استادی در چندین دانشگاه تدریس می‌کند، مهم‌ترین ایرادی بود که دکتر یثربی در این گفت‌وگو بر آن تاکید دارد. وی همچنین معتقد است که فلسفه اسلامی از نظر کمیت و کیفیت پیشرفت خوبی کرده است اما این فلسفه نتوانسته خود را با وضعیت و شرایط موجود تطبیق دهد؛ بنابراین از کار آمدی افتاده است. دکتر یثربی سال‌ها در زمینه فلسفه اسلامی تدریس و آثار متعددی را هم تالیف کرده است. از وی اخیراً کتاب «تاریخ تحلیلی - انتقادی فلسفه اسلامی» منتشر شده که مولف سعی کرده در این اثر فلسفه اسلامی را از آغاز تا کنون بانگاهی نقادانه و فارغ از تاریخ محور و مساله محور بودن مورد ارزیابی قرار دهد.

که اگر دانشگاه درست باشد می‌تواند به نحو احسن اثر گذار باشد. اما وقتی که برای پزشکی، شیمی، مهندسی و... دانشگاه باز کردند، امکان نداشت که به مسائل دینی توجه نشود؛ چرا که مردم در آن زمان هم مومن و مسلمان بودند؛ اگر چه نظام، اسلامی نبود. بنابراین دانشکده معقول و منقول را که شما به دستری یاد کردید، راه انداختند. در این دانشکده علوم قرآنی، فقه، حدیث و... تا فلسفه اسلامی را آموزش می‌دادند منتها این تدریس در دانشگاه قدری محدودیت داشت؛ یکی اینکه دانشگاه در جامعه هنوز جانفخته بود که مرجعیت پیدا کند. مثلاً رشته فقه که در دانشگاه تدریس می‌شد، آیاتی توانست نیازهای شرعی مردم را برطرف سازد و مردم برای مسائل شرعی به جای حوزه و مراجع به دانشگاه مراجعه کنند؟ از مشکلات آن زمان دانشگاه در شاخه علوم معقول و منقول می‌توان به عدم مقبولیت آن نزد مردم اشاره کرد؛ طوری که رفتن به دانشگاه امر ناپسندی بود. مثلاً وقتی یک طلبه یا آخوند از حوزه به

بیش از نیم قرن است که دانشگاه در ایران تاسیس شده و در این میان دپارتمان‌هایی به نام فلسفه که در ابتدا از آن به عنوان علوم معقول و منقول یاد می‌شد هم آغاز به کار کرد. در این گروه‌ها فلسفه اسلامی هم آموزش داده می‌شود. سوال من از شما این است که آموزش فلسفه اسلامی در دانشگاه‌ها بر اساس چه هدف و معیاری بوده؛ در حالی که فلسفه اسلامی قرن‌ها در حوزه‌ها و حجره‌ها تدریس می‌شد؟

توجه به فلسفه اسلامی را در دو مقطع باید بررسی کرد؛ یکی مربوط به پیش از انقلاب اسلامی سال ۵۷ است. در آن زمان سیاستگذاران جامعه احساس کردند که رشته فلسفه هم لازم است. البته عمدتاً طرفدار این بودند که فلسفه غرب را آموزش دهند؛ چرا که می‌خواستند فکر و ایده جدید غرب را در فرهنگ ما استقرار دهند. بنابراین دانشگاه بهترین جا بود؛ در حالی



در حوزه فلسفه اسلامی،
 دکتر یثربی از کلام پژوهان
 خبره و صاحب نام در محافل
 آکادمیک فلسفه است.
 وی همواره می‌کوشد نگاه
 و نگره‌ای نوآورانه و گاه
 بدعت آمیز به سیر تاریخی
 فلسفه اسلامی داشته باشد
 و نگاه او به فلسفه اشراق و
 مشاء هم از همین نگرش و
 منش سرچشمه می‌گیرد.
 آثار او نظیر الهیات نجات،
 فلسفه مشاء، حکمت
 اشراق سهروردی، از یثربی
 تا یثربی، نقد فزالی و...
 حاکی از ذهن پر تکاپو و
 پویای وی در حوزه فلسفه
 و کلام اسلامی است.

تدریس می‌شد اما امروزه در دانشگاه، استاد به طور عمومی برای دانشجویان
 بسیاری تدریس می‌کند و غالباً از «بدایه الحکمه» درس می‌دهند که اغلب
 این کتاب تمام هم نمی‌شود. آیا فلسفه اسلامی با این تاریخ طولانی‌ای که در
 سه مکتب مشاء، اشراق و متعالیه ظهور کرده، می‌تواند در دانشگاه‌های ما
 انتقال دهنده کلیت نظام فلسفه اسلامی باشد؟

اگر برنامهریزی درست باشد، در رشته‌هایی که تخصصی نیست، مثلاً ادبیات فارسی که
 دو واحد فلسفه تدریس می‌شود و این در حد اطلاع‌رسانی است، می‌تواند تاثیر گذار باشد اما
 در رشته‌های تخصصی مثلاً چهار سال لیسانس، دو سال فوق لیسانس و چهار سال دکتری
 در صورتی که برنامهریزی خوبی باشد، این فلسفه موجود را در همان چهار سال اول می‌توان
 انتقال داد.

دانشگاه می‌رفت، صورت خوشی نداشت، من که سال ۴۲ قصد کردم به دانشگاه بروم، از نظر
 روانی تا یک سال آشفته بودم و احساس گناه می‌کردم. افرادی مانند مفتوح و مطهری که
 به دانشگاه آمدند، تا حدودی توانستند مقبولیت نسبی ایجاد کنند. البته در آن ایام درباره
 فلسفه اسلامی کارهایی مانند تصحیح متون، تالیف و سخنرانی‌هایی انجام می‌شد اما ضعیف
 بود. بعد از انقلاب که نظام اسلامی شد، وضع فرق کرد. نگاه امام (ع) باعث شد که فلسفه در
 دانشگاه و حوزه رونق پیدا کند. اگر فقیه دیگری زمام امور را به دست می‌گرفت، قطعاً تدریس
 فلسفه در حوزه بسیار محدود و در دانشگاه بالطبع تعطیل می‌شد. بنابراین رهبری در دست
 کسی قرار گرفت که به فلسفه روی خوش داشت.

✦ در قدیم فلسفه اسلامی در حوزه یا به طور خصوصی برای بعضی از افراد

همین وضعیت موجود را در نظر داریم. آیا این وضعیت جوابگو هست؟ وقتی که من در قم بودم، فلسفه اسلامی را روزی یک ساعت می خواندم. بعد از دو سال به فلسفه مسلط شدم و حتی می توانستم تدریس کرده، حاشیه بنویسم و ترجمه کنم. اما مشکلی که داریم، این است که آموزش حساب شده نیست. از دانشجوی می پرسیم «حکمت الاشراق» خوانده ای؟ می گوید یک نفر آمد شرح حالی از شیخ اشراق گفت.

شما معتقدید آموزش فعلی ما حساب شده نیست؟ ما این انتقاد را از دو وجه می توانیم نگاه کنیم؛ یکی اینکه باید استادان مبرز را داشته باشیم که انتقال دهنده و تدریس کننده خوبی باشند و دیگری مساله کتاب های درسی است. آیا استادان ما که محصول همین دانشگاه ها هستند، می توانند انتقال دهنده مناسبی در زمینه فلسفه اسلامی باشند؟

به نظر من، ما باید شایسته ترین استادان فلسفه را به دانشگاه ببریم که حتی چنین افرادی را داریم و تعدادشان کم هم نیست و حتی بعد از انقلاب از قم به دانشگاه ها آمدند. مشکلی در این مساله وجود ندارد. از نظر کتاب هم مشکلی نیست؛ مشکل ما مدیریت آموزشی است. مثلاً در دوره لیسانس فلسفه غرب، هشت واحد فلسفه اسلامی، چهار واحد فلسفه مشاء، چهار واحد عرفان و هشت واحد تاریخ فلسفه اسلامی داریم. اگر این واحدها را طوری تنظیم کنیم و مدیر گروه خوبی داشته باشیم، قطعاً نتیجه خوبی خواهیم گرفت.

شما مهم ترین ضعف مدیریت را در کجا می بینید؟

در عدم برنامه ریزی؛ چرا که برنامه بر اساس وقت استادان تنظیم می شود، نه بر اساس درس. استاد سریع می خواهد در چند دانشکده تدریس کند؛ به محض اینکه در این کلاس درسش تمام شد سریع می خواهد به دانشکده دیگری برود. حتی محتوای دروس بر اساس اختیار استادان تدریس می شود. استاد ضعیف و قوی داریم که یکی به یک کتاب علاقه مند است، دیگری اصلاً کتاب را قبول ندارد. در یک ترم استاد چند جلسه غایب است، چند جلسه هم دانشجوی بعد یک متن خلاصه هم انتخاب می شود؛ در پایان هم دوست داریم دانشجویان فیلسوف شوند من وقتی که در تبریز مدیر گروه بودم، با سه استاد توانستیم طوری تدریس کنیم که بعضی از دانشجویان علاقه مند توانستند کتاب ترجمه کنند. بنابراین از نظر آموزش سنتی مشکلی نداریم؛ مساله مدیریت ماست.

شما مدیریت تدریس فلسفه اسلامی را در دانشگاه بهتر می بینید یا در حوزه ها؟

فلسفه اسلامی ای که در دانشگاه و حوزه تدریس می شود، از نظر من کارایی اش زیر سوال است؛ اگر چه در حوزه ها وضعیت آموزش بهتر از دانشگاه است. الان وضعیت تدریس در حوزه ها نسبت به زمانی که ما درس می خواندیم، بهتر شده است. از نظر کیفیت در آن زمان یک یا دو نفر منظومه می گفتند اما الان شاید ده نفر منظومه بگویند. آن زمان بدایه نبود، الان در همه جا تدریس می شود. آن زمان یک نفر «اسفار» می گفت... آن هم قاچاقی - الان ده نفر اسفار می گویند. از نظر کیفیت هم ده ها کتاب و تفسیر در اختیار علاقه مندین است. تاریخ فلسفه غرب آن زمان فقط «سیر حکمت در اروپا» بود اما الان انواع کتاب درباره فلسفه غرب وجود دارد. در دانشگاه مشکل کیفیت و کمیت هم نداریم؛ مساله مدیریت است که بتواند استاد را در یک جا نگه دارد تا ده ها جا برای تدریس نرود و دانشجوی بتواند استاد را ببیند. آیا تا به حال شما که فلسفه خوانده اید، استادتان را در کتابخانه دیده اید؟ پایان نامه ای می نویسند که نه شاگرد آن را نوشته و نه استاد پایان نامه را دیده است. اینها همه مشکلات آموزشی ماست.

ما آثار متعددی از سوی فیلسوفان اسلامی در دست داریم اما مساله این است که این آثار مانند اشارات، اسفار، حکمت الاشراق و حتی بدایه به قصد تدریس و آموزش نوشته نشده اند. آیا شما معتقدید باید برای هر کدام از مکاتب فلسفه اسلامی کتاب آموزشی هم نوشته شود؟



دکتر یثربی از معدود اهالی آکادمیک فلسفه اسلامی است که همواره نگاهی تحلیلی - انتقادی به روشنفکری ایران داشته و آن را در قالب رسالات و مقالاتی به نقد و حلاجی کشیده است. در واقع پروژه فکری دکتر یثربی در باب نقد روشنفکری ایران را می توان از دهیکی دو ساحت دانشگاهیان و روشنفکران در حوزه اشتراک فکر فلسفی دانست که در چابگاه خود بسیار مهمون و میزبان است. کتاب «روش اندیشی و روشنفکری» نوشته دکتر یثربی یکی از متون خواندنی در باب روشنفکری و روشنفکران است با سنجش فلسفی؛ این کتاب را نشر منتشر کرده است.

در زمان گذشته این مفهوم که در ذهن شماست - یعنی کتابی که برای اطلاع رسانی و کتابی که برای آموزش می نوشتند - نبود. در قدیم همان کتابی که این سینه می نوشت، همان هم تدریس می شد. شفافیتی که به صورت جامع در فلسفه اسلامی نوشته می شد، همان هم تدریس می شد؛ اشکالی به مرور در کار پیدا شد که برای آموزش، روش های آسان و خلاصه را انتخاب کردیم تا شاگرد بتواند زود و راحت یاد بگیرد. اشارات و منظومه سریع مورد استقبال قرار گرفت چون کم حجم و خلاصه بود اما مثلاً شفا که جنبه تحلیلی بیشتری داشت، کمتر استقبال می شد. به طور ناخود آگاه ما از آثار تحلیلی ای مثل کتاب «ابوالبرکات» بغدادی و «المعتبر» فرار کردیم و روی به کتاب های رند و روان آوردیم؛ بنابراین فلسفه ما در نهایت به صورت گزارش درآمد. مثلاً ما از زمان فارابی همین مساله وجود و امکان را داریم؛ در صورتی که اگر مبانی و مقدمات را تحلیل کنیم، ده ها مطلب وجود دارد. ما هفت - هشت مبنای دیگر در این زمینه داریم که تدریجاً آن مسائل را - مثلاً برهان حرکت و حدوث و قدم - را منزوی کردیم. البته کتاب های درسی ای نوشته شده است که به این مباحث پرداخته اما از قوت لازم برخوردار نیست. با این همه عمده نقص ما چیز دیگری است. باید تاکید کنم که مساله ما بی نظمی و مدیریت است؛ بنابراین باید هر چه سریع تر از این وضعیت عبور کنیم و به این نکته برسیم که این فلسفه اسلامی تا چه اندازه می تواند برای ما فلسفه باشد.

یعنی شما معتقدید وضعیت فعلی فلسفه اسلامی نمی تواند برای ما خلاقیت به ارمغان آورد؟

مساله من داشتن یا نداشتن فلسفه اسلامی است. دوره این سینه، این سینه بود. دوره ملاصدرا، ملاصدرا، اینها نیاز و شرایط را می دیدند و درک می کردند؛ همچنین شرایط اقتضا می کرد که ملاصدرا بی باشد و بود. الان دوران ما فیلسوف خودش را در جامعه دارد. ما باید به این مساله که بسیار مهم است فکر کنیم.

مقصود شما این است که ما در عصر حاضر چیزی به نام فیلسوف اسلامی داریم یا نداریم؟

اصلاً در جامعه مان فیلسوف نداریم. ما در جامعه تفکر فلسفی نداریم.

به نظر شما چرا فیلسوف نداریم؟ یعنی پایان فلسفه ما ملاصدرا بود؟ ما ملاصدرا را داشتیم و الان هم آن را خوب تدریس می کنیم اما آیا این فلسفه روزگار ماست؟ آیا این آموزش فلسفی روزگار و شرایط ماست؟ فلسفه به روز ما این گونه نباید باشد.

به نظر شما مساله کنونی فلسفه اسلامی ما در چه چیزی است؟ فلسفه در کلیت برای امروز است؛ فلسفه که برای گذشته و قدیم نیست. فلسفه عبارت است از فهم بنیادی و فراگیر انسان از کل جهان. با این نگرش که به فلسفه نگاه کنیم، چیزی به نام فلسفه اسلامی و غیر اسلامی و فلسفه... نداریم. فلسفه، فلسفه است.

شما با عبارت فلسفه اسلامی موافق نیستید؛ در حالی که یکی از مدرسان این رشته اید؟

اگر ما واقع گرا باشیم، امروزه آنچه را که به عنوان آثار این سینه، سهروردی، ملاصدرا و علامه طباطبایی وجود دارد، فلسفه اسلامی نام نهاده ایم. هر چند من با این عبارت موافق نیستم ولی عملاً در جامعه ما چنین جا افتاده است زیرا در دانشگاه های ما امروزه رشته ای به نام فلسفه اسلامی وجود دارد که شما هم بپند را مدرس این رشته می دانید پس من نمی توانم بگویم فلسفه اسلامی نداریم.

امکان دارد تعریفان را از فلسفه اسلامی یا به عبارتی موضعتان را مشخص کنید؟

فلسفه اسلامی ای که در دانشگاه و حوزه تدریس می‌شود، از نظر من کارایی اش زیر سوال است؛ اگر چه در حوزه‌ها وضعیت آموزش بهتر از دانشگاه است. الان وضعیت تدریس در حوزه‌ها نسبت به زمانی که ما درس می‌خواندیم، بهتر شده است

متأسفانه در تعریف آنچه به نام فلسفه اسلامی جا افتاده است، باید بگوییم که فلسفه اسلامی یعنی حاصل کار یک عده متفکر اسلامی و مسلمان در قلمروی جهان اسلام اما تعریف فلسفه همان است که گفتیم. عنوان فلسفه اسلامی فریبمان ندهد. چطور نمی‌توانیم فیزیک مسیحی و پزشکی یهودی داشته باشیم؟ فلسفه هم اسلامی و غیر اسلامی ندارد. مقصود من به طور مشخص حقیقت‌شناسی است. باید بر این نکته تأکید کرد که آیا الان در جامعه ما فلسفه هست یا نیست؟

می‌شود همین سوال را پاسخ دهید؟ آیا فلسفه هست یا نیست؟

ما الان فلسفه به روز و کارآمد نداریم. ما یک فلسفه میراثی داریم که برای گذشتگانمان است و نیازهای آنها را بر اساس اطلاعاتی که در گذشته داشته، برآورده کرده است. ما الان باید فلسفه به روزمان را بر اساس اطلاعات فعلی مان و نیازهای کنونی داشته باشیم. این دقیقاً عین پزشکی است. الان کسی عمل قلب باز را با کتاب بقراط و قانون انجام نمی‌دهد. آن زمان برای ابن سینا مساله انتخابات، حقوق بشر، دموکراسی، حق شهروندی و... نبود. برای ابن سینا امیر حاکم بود؛ بچه اش هم جای او می‌نشست و در کتابش هم بر این مساله تأکید کرده است. الان تمام نیازهای ما تغییر یافته است. ما الان که نه، حتی تا ۲۰۰ سال پیش هم فیلسوف نداشتیم. مشروطیت که با تفنگ ستارخان پیروز نمی‌شود، فیلسوف باید قانون را نهادینه کند. اروپا ۴۰۰ سال کار فرهنگی کرد، هیوم و بیکن راه آموزش و پژوهش را نشان دادند و تمرش را دیدند. ما اگر فیلسوف داشتیم که این وضعیتمان نبود.

طی سال‌های اخیر عده‌ای این موضوع را طرح می‌کنند که از میانی فلسفه اسلامی و تاریخ این فلسفه مسائل را استخراج کنند و نیازهای روز را پاسخ بگویند؛ مثلاً در مورد انسان‌شناسی از دیدگاه ملاصدرا و سیاست از دیدگاه سهروردی سخن می‌گویند.

این مساله در جامعه ما بسیار رواج پیدا کرده است زیرا عده‌ای از این کار تان می‌خورند. دانشگاه ما اصلاً به مسائل جدی نمی‌پردازد. عده‌ای فکر می‌کنند اگر این گونه نگویند، از کار تان می‌افتند؛ بنابراین می‌گویند بله، همه چیز را می‌توان از فلسفه اسلامی استخراج کرد! من نمونه این عمل را در قم دیده‌ام که عده‌ای در پاسخ به پرسش‌هایی از این دست چنین کرده‌اند. به نظر می‌رسد علت این امر احساس حقارتی است که شرق می‌کند و می‌خواهد بگوید ما همه چیز هستیم و ما مهمیم.

پس شما با این رویکرد موافق نیستید؟

اگر بگویند همه علوم را داریم، مخالفم و اگر هم بگویند نداریم، مخالفم. پیشنهاد من این است

بیا بییم حوزه‌های دیگری مانند فیزیک را در نظر بگیریم. مساله ما در فیزیک این است که طبیعت را بهتر بشناسیم، مسائلمان را به ارسطو و نیوتن عرضه کنیم و بعد ببینیم پاسخ‌های کدام یک در باره سوال ما بیشتر به کار آمده و از عهده حل کردن مشکلات ما بیشتر برمی‌آید. بنابراین اولین کار این است که ما در فلسفه مسائلمان را مشخص کنیم. ما الان فلسفه را مثل تاریخ و جغرافی در درس می‌دهیم؛ شما چند تا نام یاد می‌گیرید، با چند تا مطلب.

آیا شما با شیوه آموزشی ای که در غرب وجود دارد، موافقید که بتوانیم همان شیوه را طرح کنیم؟

ان صحبت کردن در مورد غرب بی‌موقع است چون به واسطه افرادی که از این راه تان می‌خورند، متهم می‌شویم که غرب زده هستیم. در فلسفه یک اصولی هست که در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکی است. بنابراین با اصول مسلم باید حرکت کرده حتی اگر آن اصول در غرب باشد.

وضعیت آموزش فلسفه اسلامی را در قیاس با فلسفه غرب چگونه می‌بینید؟

هر دو با یک روش تدریس می‌شوند. تفاوت این است که در فلسفه غرب، فلسفه جدید وجود دارد اما در فلسفه اسلامی چیزی به نام فلسفه جدید وجود ندارد. آنجا آگوستین داریم و اینجا ابن سینا. این گذشته‌ها را یکنواخت تدریس می‌کنیم بدون اینکه تحلیل شود؛ یعنی من به پول برسم، تو هم به مدرک اما آنها یک سری دیدگاه‌های جدید دارند که ما آن دیدگاه‌ها را در جامعه مان نداریم. ولی مساله جالب این است که هر دوی اینها را با یک روش عقب مانده تدریس می‌کنیم. این روش سنتی ای است که دنیا سال‌هاست از آن عدول کرده است. این حرف هیچ وقت حرمت روش گذشته را از بین نمی‌برد؛ نیوتن ارسطو را از بین نمی‌برد و توسعه علوم، گذشته را خراب نمی‌کند بلکه آینده را آباد می‌کند. گذشته غرب، گذشته محترمی است چون حرکت کرده است. گذشته ما برای ما هم جاذبه ندارد و دانشجویان ما جذب ارسطو نمی‌شوند اما الان در آلمان جاذبه هست که ارسطو را بخوانند. ما در دو جهت سنتی مانده ایم؛ یکی در معرفت‌شناسی و منطق. معرفت‌شناسی مان عقلانیت یونانی را دارد که این ده‌ها خطا دارد. دوم اینکه روش تدریس ما گذشته گراست و متن را می‌بینیم. شاگرد نمی‌خواهد خودش ببیند که موضوع چیست؛ فقط می‌خواهد ببیند ابن سینا چه گفته. ملاصدرا چه گفته! این روش باید متروک شود. از نظر هدف، مشکل یادگیری است. استاد مطالبی را می‌داند، شاگرد هم باید یاد بگیرد؛ در حالی که در آموزش جدید یادگیری ملاک نیست بلکه شناخت هدف است. برای خروج از وضعیت فعلی باید این دو جهت را اصلاح کنیم.

در حاشیه باید یادی بکنیم از شیخ مهدی حائری یزدی که به گمان غالب پژوهشگران حوزه فلسفه اسلامی، توانست از خلال درس‌ها، مقالات و کتاب‌هایش طرحی نو در تدریس و شیوه آموزش فلسفه اسلامی در اندازد. ایشان به دلیل تسلط به حوزه فلسفه انگلوساکسون خاصه در حوزه معرفت‌شناسی، توانست بین دو نخل سنت فلسفه اسلامی و سنت فلسفه تحلیلی نسبت و ربطی عمیق برقرار کند و فلسفه اسلامی را در مواجهه با فلسفه قاره‌ای قرار دهد.